

چاپ مقاله‌ی « زبان و خط فارسی، پالایش یا تعویض» نوشته‌ی آقای « هوشنگ گلاب‌دژ» که هفته‌ی پیش در «گویا» چاپ شد، انگیزه‌ی اصلی این نوشتار و در همان راستاست. آقای گلاب‌دژ در آن نوشتار، بدرستی بخش اعظم دشواره‌های دامنگیر دبیره‌ی امروزی فارسی را برشمرده و در پایان خواننده را در برابر این پرسش واقعی نشانده‌است که: کدام راه، راه برون‌رفت از دشواری‌های امروزی ما در عرصه‌ی نوشتاری است؟ پالایش و رفرم در دبیره‌ی امروزی یا تغییر و جایگزینی آن با الفبایی دیگر؟

برای ورود به بحث در این مقوله، ناچارم دو تجربه‌ی کوچک را برایتان بازگویم: تجربه نخست:

- ۴ سال پیش، به‌مراه دوستی، داستانی از نیما را که برای کودکان نوشته شده بود، بر مبنای الفبایی قراردادی که از الفبای لاتین برگرفته شده بود، باز نویسی کردیم و با گوشزد کردن قراردادهایمان، این داستان را به چند کودک نوآموز و نوجوانان ایرانی که می‌توانستند بفارسی سخن بگویند، اما از نوشتن فارسی عاجز بودند، ارائه داده و از آنان خواستیم تا داستان را بخوانند. از میان ۷ خواننده‌ی این داستان هیچکدام دچار اشکال خوانشی و معنایی در بازخوانی این داستان نشدند که هیچ، بلکه همه‌ی آنان بر کتش و درستی کار تأکید داشتند.

تجربه‌ی دوم:

- چندی پیش باتفاق دوست فرزانه‌ای به شعرخوانی دعوت شده بودم. پس از خواندن شعرهایم و پایین آمدن از «منبر»، آن دوست فرزانه، آرام درگوشم گفت: «می‌دانی که کلمه‌ی طرفه را به اشتباه طرفه خواندی؟» هرچند من خود بیاد نمی‌آوردم، اما بدون شک او راست می‌گفت! چرا که در جو سالی که پراپر جمعیت است و انسان با نوشتاری که حرف‌های صدا دار از آن گریخته است روبروست، صد البته که این اشتباه‌ها رخ خواهد داد. دوستم نیز شعرهایش را خواند و گفتارش را پیش برد و به جایگاهش درکنارم باز گشت. من سرم را کنار گوشش بردم و گفتم: استاد شعرها و گفتاری زیبا داشتی، دست و دهن‌ت درد نکند. اما مثل این که رستن را رستن خواندیدی!

نویسنده‌ی مقاله‌ی «زبان و خط فارسی، ...» بدرستی و بطور کامل با مشکلات و دشواری‌های موجود بر سر راه نوشتار فارسی، برخوردی درست و علمی دارد، که به نگر این قلم، شوربختانه نه تنها در تمام دوران پس از بکارگیری این دبیره، دامنگیر اهل قلم و جامعه‌ی باسواد ما بوده‌است، بلکه همین امروز و حتا پس آن همه رفرم و تلاش‌های اصلاح‌گرانه‌ی تاریخی، روشنتر از هر زمان دیگر بقوت خود باقیست.

آخوندزاده که پیش از ملکم و دیگران، بر این نکته، یعنی تغییر الفبای فارسی، تأکید داشت، بر این عقیده بود، که حروف الفبای فارسی معمول امروزی ظرف مناسبی برای زبان ما نیست و نمی‌تواند تمامی نیازهای فنی این زبان را برآورد. و این خود یکی از دلایل اصلی عقب‌ماندگی جامعه‌ی ما از قافله‌ی تمدن جهانی است.

بنظر می‌رسد که هیچ رفرم و تغییرات از درون این سیستم نوشتاری، راهگشای دشواری‌های این دبیره نیست و اگر قرار باشد که حرکت و اقدامی در این راستا صورت پذیرد، همانا، همان تغییر بنیادین این دبیره و بکارگیری دبیره‌ی لاتین در نوشتار فارسی است. البته ناگفته پیداست که گروه‌های مختلفی و از زاویه‌های گوناگون و بر زمینه‌ی انگیزه‌های متفاوتی با این نوع اندیشه و پیشنهاد، مخالف بوده و یا، چه بسا موضعی خصمانه داشته باشند!

- متولیان دین بدون شک و اسلاما گویان، از این که به بیضه‌ی دین خدا آسیب برسد، اعلام جنگ و خطر خواهند کرده و بر مدافعان تغییر خط فارسی خواهند تاخت. آن‌ها این ظرف ناخوانا با زبان ما (نمی‌گویم کوچک و حقیر! چرا که شاید این دبیره شایا و کافی زبان‌های دیگری باشد.) را بعنوان ابزار تیلور و تحقق اسلام و دین می‌دانند و ای بسا که از طریق همین حربه توانسته‌اند و احتمالاً بر این باورند که خواهند توانست واژه‌های فراوانی از زبان قرآن و خدا بر بدنه‌ی نحیف زبان بی‌زبان فارسی تزریق کنند.

- برخی برآنند که دبیره‌ی امروزی فارسی، نه تنها به عرب‌ها تعلق ندارد بلکه موالی و در

رأس آنان ایرانیان، در سرآغاز ورود اسلام عزیز، در شهرهای کوفه و بصره، آن را بنیان نهاده‌اند و اصولن عنصری خودی است. اینان از این زاویه بر ماندگاری خط فارسی امروز اصرار می‌ورزد!

- گروهی دیگر که شوربختانه بخش عظیمی از فرهنگ و زبان جامعه را با خود دارند، از زاویه‌ی محافظه‌کاری نخ نما و ترس از میان رفتن و قطعی رابطه با میراث فرهنگی گذشته، با تغییر خط مخالفتند.

در پاسخ به گروه نخست از مخلفین، باید گفت که: تجربه‌ی تاریخی این ۲۳ ساله، نشان داده است که نه دین‌سالاران سنجیدگی و هماهنگی با منافع و مصالح مردم دارند و نه مردم با آنان! یعنی این به آن در! درست همانند یک معادله‌ی ریاضی که دو سو دارد. «تو سی خودت مو سی خودم». این بدان معناست که در جهان مدرن، می‌باید (که در ایران هم اتفاق خواهد افتاد) دین و دین‌سالاران - و نه دینداران که مردم باشند - بار و بندیل خویش را به عرصه‌ی کلیساها، مسجدها، کنیسه‌ها، آتشکده‌ها و معابد ویژه دین کشیده و بهمین حوزه‌ها نیز قناعت کنند. در نتیجه آنان مختارند که در محدوده‌ی همان چهارچوب‌ها کار و بار و الفبا و زبان خویش را داشته باشند. اتفاق جامعه‌ی ایران نیز، در عهد گذشته مواردی را از این گونه تجربه کرده است. آنگاه که دینمداران و مغان اوستا را به خط و زبان دین، دین‌دبیره، پیش می‌بردند و جامعه به خط و دبیره‌ای دیگر راه خویش را می‌پوید. حاصل این گونه داد و ستدهای فرهنگی پازندها بر متون دینی است که بخشی از این تألیفات هنوز در دست است. دین برای انسان قرن بیست و یکم تنها می‌تواند در حوزه‌ی مسایل شخصی و روانی - فردی حضور و وجود داشته باشد. مردم اروپا، قرن‌ها پیش، در همان هنگام که نخستین جرقه‌های اندیشه‌ی گسست از اسکولاستیک و استیلای کلیسا ببار نشست، ذهن خویش را از قیومیت دین به معنای کلاسیکیش بر جامعه پاک کردند و راه دانش و منطق پویا را برگزیدند. در ادامه این حرکت و گسست اندیشگی، رنسانس فراز آمد و جامعه راه پیشرفت خویش را یافت.

در پاسخ به گروه دوم که دبیره‌ی فارسی را خودی و ایرانی دانسته و با این استدلال در ماندگاری این خط کوشایند، باید گفت که هیچ انگیزه‌ی ناسیونالیستی خواهندگان تغییر بنیادین دبیره‌ی فارسی را به ارایه‌ی این نظر بر نه انگیزخته است تا اینگونه استدلال‌ها را دریابد. اگر قرار باشد که «خودی» و «غیرخودی» ملاک کار و کردارمان باشد، باید به عصر حجر برگشت. زیرا بیشتر آنچه همین امروز بکار می‌بریم «غیرخودی» است که از دیگران وام گرفته‌ایم. البته این استدلال و ادعا در باره‌ی همه‌ی جوامع چه پیشرفته و چه میانه و چه عقب مانده صادق است. و اتفاق آن گروه از ملل که درهای خویش را بر «غیر» بسته‌اند، عقب مانده ترند. نکته این جاست که این وام‌گیری تکنولوژیک، فرهنگی و آیینی چگونه و تا چه حد و بر مبنای کدام شرایط صورت می‌پذیرد. و گرنه اصل وام‌گیری بخودی خود منفی و نادرست نیست.

تاریخ دور و دراز ما، نشان داده است که ایرانیان بدون تنگ‌نگری و تعصب هرآنگاه که تشخیص داده‌اند، عناصر مورد نیاز خویش را - چه مثبت و چه منفی - از دیگر جوامع برگرفته‌اند و کوشیده‌اند تا آن را همانند یک پدیده‌ی خودی با شرایط جامعه‌ی خویش منطبق کنند. در این راستا، حتی اگر استدلال این دوستان مبنی بر این که خط عربی موجود، برآمده از مکتب کوفه و بصره بود که موالی و در رأس آنان ایرانیان، بنیان‌گذار آن بوده‌اند، درست باشد! (که نیست، زیرا الفبای عربی، پیش از مکتب بصره و کوفه وجود داشته و پیش از ظهور اسلام، خود را بصورت قصاید معلق هفتگانه‌ی مکه خود را نشان داده است.) هیچ دلیلی برای پذیرش و ادامه‌ی تحمل دشواری‌ها و ناکارایی‌های این دبیره نمی‌تواند باشد.

واقعیت نشان می‌دهد که این خط ظرف مناسبی برای زبان ما نیست و سر منشا دشواری‌های گسترده و عدیده‌ای در طول عمر فرهنگی زبان فارسی بوده است. برای نمونه، اگر به آثار بازمانده‌ی خطی فارسی بنگرید، می‌بینید که سیستم نقطه‌گذاری بر حرف‌ها بهیچ وجه یکسان نیست. در این متون، بخاطر ناروشنی وضعیت خط، واژه‌ها حتی در یک کتاب واحد، بصورت‌های گوناگون و متفاوتی بکار گرفته شده‌اند. جای پ و ب، ک و گ، ص و ض و ج و چ بشدت مبهم و نامشخص است. از آن گذشته واژه‌های زیادی در زبان پارسی هستند که با حرف‌های وام گرفته از عربی نوشته می‌شدند و یا هنوز هم می‌شوند. (طوس بجای توس، طهران بجای تهران، صد بجای سد، طهمورت بجای تهمورت و ...)

برای پی بردن بیشتر به این دشواری‌ها و جلوگیری از طولانی شدن این نوشته، شما را به مقاله‌ی «خط و زبان فارسی، پالایش یا تعویض» نوشته‌ی آقای هوشنگ گلاب‌دژ ارجاع می‌دهم.

اما گروه سوم: شوربختانه بخشی از نویسندگان، شاعران و دیگر فرهنگ‌ورزان نیز در گروه مخالفین تغییر دبیره قرار می‌گیرند. جالب اینجاست که اکثریت این گروه در جوانی و میانسالی خود از مدافعین تغییرند اما اندک اندک با بالا رفتن سن نسبت به این مقوله و معضل بی تفاوت گشته و سرانجام به جمع مخالفین می‌پیوندند. استدلال این گروه روشن است. در طول عمر فرهنگی اینان کم کم آثاری از خود بجای سپرده و منتشر می‌کنند. تا آنجا که در دوره‌ی کهنسالی کارنامه‌ی فعالیت آنان تکمیل شده و پایان می‌یابد. ترس از فراموش شدن این گروه را به آن دسته از محافظه‌کارانی نزدیک می‌کند که معتقدند تغییر خط پیوندمان را با میراث فرهنگ نوشتاری گذشته مان قطع می‌کند. تمامی این گروه با هر نوع تغییری در این عرصه که به بنیادهای الفبایی آسیبی رسانده و یا به تغییری جدی بانجامد مخالفند.

راستی چرا؟

- ترکیه شیوه‌ی نوشتاری خویش را یعنی دبیره‌ی عربی را در زمان مصطفی کمال‌پاشا (آتاتورک) بیکباره و از بنیاد عوض کرد. در آن مقطع بسیاری از اهل قلم در جامعه و از زاویه‌های گوناگون با این حرکت مخالف بودند. استدلال اینان هم همان بود: کسست از میراث فرهنگی گذشته!

اما گذشت دهه‌ها در ترکیه نشان داد که فرهنگ ترکیه با گذشته‌اش قطع پیوند نکرد که هیچ، بلکه اندک اندک به شکوفایی فرهنگی چشمگیری نیز نایل آمد. شکوفایی که در دهه‌های بعدی چهره‌های ارجمنندی همانند احمد هاشم، ناظم حکمت و عزیزنشین و ... برای جامعه‌ی فرهنگی ترکیه و جهان به ارمغان آورد. ارمغان‌هایی که مای نکسته از فرهنگ خویش بهیچ وجه چهره‌هایی همسنگ آنان را در میان خویش نیافتیم!

چرا تغییر خط برای ما یک ضرورت مبرم است؟

جهان امروز، جهان ارتباط‌ها و آنفورماتیک است. اگر پایه‌ی اصلی این پیوند و ارتباط را رایانه و شبکه‌ی آگاهی‌رسانی جهانی - اینترنت - بگیریم، داشتن ظرف زبانی غیر لاتین، عملن به معنی عقب ماندن از تمدن امروزی است. برای دستیابی کامل به آن چه در عرصه‌ی ارتباط‌های جهانی عرضه می‌شود، می‌باید خود را با تکنولوژی و فن‌آوری آن مسلح کرد. در این جا این پرسش فراز می‌آید که برای ما چه فرق می‌کند که بجای استفاده از الفبای ناکارا و غیر استاندارد امروزی مان از الفبای لاتین استفاده کنیم. اگر بپذیریم که در واقع هر دوی این دبیره‌ها از خارج وارد شده‌اند، با جاننشین کردن این یک، بجای آن دیگری، چه اتفاقی خواهد افتاد و کدام آسمان به زمین خواهد آمد؟

با تغییر دبیره چه چیزهایی را از دست می‌دهیم و چه چیزهایی را بدست می‌آوریم؟ مورد ترکیه نشان داد که ترس از کسست فرهنگی، ترسی بی‌پایه و واهی است. اگر جامعه بخواند میراث‌های فرهنگی‌اش را پاس دارد، بی هیچ دو دلی، خود بخود بر این کار کمر همت بر خواهد بست و به نگهداشت آن که همانا ترجمه و بازگرداندن به دبیره‌ی نوین است، می‌پردازد. بویژه با حضور رایانه و داشتن یک واژه پرداز نسبتن جدید و توانا از همه‌ی این مشکلات، قابل حل است. یعنی این که امروز همانند «نوع مثنی» (واژه) ۵۰ سال پیش و حتا ۵ سال پیش نیست که باز نویسی و چاپ آثار کلاسیک نیازمند تخصص‌های ویژه‌ی این کار مانند حروف چینی و مستر و ماسترهای چاپخانه‌ای باشد. و چون کاربران رایانه بسیارند و هر روز نیز بر شمار آنان افزوده می‌شود، بدرستی می‌توان دریافت که بازنشر کلاسیک‌های فارسی به دبیره‌ی نوین در مدت زمانی کوتاه قابل تصور است و هیچ گسست و بریدگی بی‌میان گذشته و حال ایجاد نخواهد شد. از آن گذشته، این کار علاوه بر این که کار را بر خود ما آسان‌تر می‌سازد، باعث می‌شود که همسان بقیه‌ی جوامع متمدن از دستاوردهای تکنولوژیک در زمینه‌ی ارتباط‌ها بهره‌ور شویم.

دیگران نیز از آن پس همچون امروز به خط و آثارمان بچشم عنصری بیگانه، عجیب و غیرقابل دسترسی نمی‌نگرند، که این خود نیز زمینه‌ی توجه آنان بزبان فارسی و آثار فرهیختگان جامعه مان خواهد شد، که صد البته برایمان دستاوردی پربها خواهد بود یکی از مهمترین دستاوردهای تغییر دبیره‌ی فارسی، هماهنگ و بروایتی استانداردیزه شدن

- به همت و کمک فرهنگستانی معتبر - زبان ماست. مشکلی که با دبیره کنونی نه تنها عملی نیست بلکه خود این خط، عامل اصلی بوجود آمدن بسیاری از این سردرگمی‌ها است. بالا رفتن سطح سواد و افزوده شدن بر شمار باسوادان این آشفستگی و سردرگمی را افزونتر می‌کند. زیرا «شکل» حرکت و واک‌های صدا دار، در بیش از ۹۸ درصد واژه‌ها (بدلیل مشکلات نوشتاری و کند کردن روند نوشتن) بکار برده نشده و عملن راه را برای تعبیرها و تلفظ‌های گوناگون باز می‌گذارد. برای نمونه به مثال زیر توجه کنید: «برد» را چگونه می‌خوانید؟

berd, bord, bard, berad, berod, borod, bared, barad. borad, bered, borado, boreda. bareda broda berado boreda

نسان سردرگم می‌شود. حال اگر الفبای کاملی که صدا در درون واژه بنمایش در می‌آید مثلن لاتین را، داشتیم این واژه تنها به یک شکل مورد نظر نوشته می‌شد و نه شکل دیگر.

و آخر این که:

پرتاب شدن چند میلیون ایرانی بخارج و گذشت بیش از ۲ دهه از این مهاجرت و تبعید ناخواسته، اندک اندک نسل دوم ایرانیان در بیرون از مرزهای میهن را شکل داده است. نسل نخست مهاجران ایرانی، بدلیل آموزش در سیستم آموزشی کشور که بر مبنای آموزش «زورچپانی» صورت می‌گرفت (و می‌گیرد) بهر جان کندن و اجباری همانند بقیه، توانای خواندن و نوشتن شده بود. اما بهمان میزان دلزده از مطالعه و دانش، تا آنجا که آمار کتابخوانان ما با همه پشتوانه‌های فرهنگی که داشتیم و داریم - و عده‌ای هم اندوه گسست از آن‌ها را بهانه‌ی دفاع از ماندگاری این دبیره کرده‌اند - مایه‌ی شرمساری است. در آن سیستم، آموزشی و از جمله آموزش نوشتار، بر خلاف جوامع پیشرفته، که شیوه‌ای تفریحی، آزاد و دلخواه با بازدهی بسیار بالا صورت می‌گیرد، از روندی دیکتاتورمآبانه برخوردار است. توپ و تشرهای نابجا، سرکوفت و سرزنش در میان همسالان، تنبیه‌ها و محرومیت‌ها، فشار روانی حاصل از خانواده که شاید مهمترین آن فشار مالی سنگین برای استفاده از امکانات آموزشی بر دوش آن‌هاست، همه و همه انسان را وا می‌داشت و وامی‌دارد که ناخودآگاه این دبیره را «از بر» کند.

این دبیره شامل دویخش است نخست، بخش تاحدی قانونمند و بخش غیرقانونمند است. بخش نخست را می‌توان تاحدی آموخت، چرا که نسبتن قانونمند بوده و دارای حساب و کتاب است. اما بخش غیر قانونمند که بطور عمده نانوشتاری و سلیقه‌ای است، بخش اعظم دشواری‌ها را در سیستم سوادآموزی ما را تشکیل می‌دهند. عدم حضور «شکل» واک‌های آوایی در واژه‌ها، مهمترین این دشواری‌هاست. تنوین‌ها، «ی»هایی که در خوانش الف تلفظ می‌شوند و دیگر «استثنائات» زبان عربی که در دبیره ادامه می‌یابند، غیرقانونندی جدانویسی یا چسبش (چسبیدن) واژه‌ها و بسیاری دشواری‌های دیگر، دامنگیر کاربران این خط است.

آنچه گفته آمد، تنها بخش اندکی از واقعیت بود. بهمین خاطر مطمئن باشیم که در تغییر دبیره، نه تنها چیزی را از دست نمی‌دهیم بل آنکه ظرفی خوانا، کارا و سازگارتر با زبانمان خواهیم داشت که خود بخود به گسترش فرهنگ و دانش در جامعه خواهد انجامید.

برای تحقق این امر، موارد زیر قابل یادآوری است.

الف: الفبای جانشین، باید از سویی بر مبنای نیازهای زبان فارسی برگزیده و یا طراحی شود و از سوی دیگر سوی متکی بر تجربه‌های همه‌ی آنانی باشد که پیش از ما این راه را پیموده‌اند. ترکیه، کشورهای اروپای شرقی، رفرم نوشتاری فنلاندی‌ها، تجربه‌ی کشورهای بالتیکوم، پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی و...

که در زبان ژپ، ژصب، گزینش ساده‌ترین و جامع‌ترین نیازهای زبانی، برای مثال بجای بهره گرفته بهج، انگلیسی جانشین واک‌های چ، خ می‌شوند، از واک‌های غیرترکیبی مانند شود تا ناچار نباشیم خود را با گرفتاری‌های نوینی روبرو سازیم. باید فکری هم بحال واک «آو» همانند آنچه در واژه‌های دوران، اورنگ و حوله می‌آید، کرد.

سیستم حرف‌های صدا دارمان را نیز می‌باید بازشناسی کرده و واک‌های آوایی بلند و کوتاه را در نظر بگیریم، در آنصورت حتمن درخواهیم یافت که حرف‌های صدا دار فارسی به این سه حرف خلاصه نمی‌شود.

ج: دریافت این نیاز از سوی روشنفکران، فرهنگ‌ورزان و اهل فرهنگ و بردن این اندیشه در میان مردم و آماده‌سازی ذهنیت اجتماعی و سرانجام توافق عمومی فرهنگ‌ورزان بر سر

الفبای جانشین،.

د: بدون تردید، این اندیشه بطور کامل عملی نخواهد شد مگر با توافق و هماهنگی اندیشه‌ورزان فرهنگ و مستدلان آموزشی کشور. می‌دانیم که این گروه آخر نه در اندیشه‌ی میهن‌اند و نه در اندیشه‌ی فرهنگ. از آنچه گذشت بدون شک و هزار و یک دلیل ریز و درشت خود را با چنین اندیشه‌ای نه تنها بیگانه می‌دانند، بلکه دشمن‌اند. می‌ماند گروه اهل قلم و فرهنگ‌ورز ایران در داخل و خارج کشور که می‌باید، همانند همیشه، بار مشکلات فرهنگی را بردوش بکشند. آیا اهل فرهنگ خارج می‌توانند این معضل را دریابند؟

یاور استوار ۲۵ فوریه ۲۰۰۲

yavarostvar@hotmail.com